

بررسی مصلحت در نظریه ولایت مطلقه فقیه با رویکرد اخلاق فرادینی

علی مجتبی زاده*

چکیده

مصلحت‌سنجی و عمل به گزینه‌ای که مصلحت امت اسلامی را تأمین کند، از جمله وظایف حاکم اسلامی است. اما تلقی نادرست از مفهوم و جایگاه مصلحت و نادیده گرفتن ضوابط حاکم بر آن موجب شده که هرازگاه شاهد ایراد اتهامات و شبهاتی در این خصوص به نظام جمهوری اسلامی و رهبری آن باشیم. تا آنجا که برخی طرح مصلحت را، به معنای نادیده گرفتن آموزه‌های دینی و کوتاه آمدن نظام در عمل به تعالیم شریعت بوده و آن را مساوی با زیر پا گذاشتن ارزش‌ها و اصول اخلاقی و موجب هرج و مرج انگاشته‌اند. در نوشتار حاضر تلاش شده با نگاهی دوباره به مفهوم و جایگاه مصلحت و تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه و جایگاه احکام حکومتی و ضوابط حاکم بر مصلحت و سازوکارهای تشخیص آن، پاسخ بسیاری از ابهامات و شبهات مطرح در این حوزه داده شود.

کلید واژگان: مصلحت، حکم حکومتی، ولایت مطلقه فقیه، حفظ نظام، فایده‌گرایی.

*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش انقلاب اسلامی، Mojtaba.zadeh@yahoo.com

مقدمه

برداشت نادرست از مصلحت در نظام جمهوری اسلامی موجب شده تا برخی مصلحت را مساوی با نادیده گرفتن احکام و تعالیم دینی و کوتاه آمدن نظام در عمل به شریعت و زیر پا گذاشتن ارزش ها و اصول اسلامی و اخلاقی و نوعی هرج و مرج تلقی نمایند. در حالی که تأمل در مفهوم و جایگاه مصلحت و احکام حکومتی و ضوابط حاکم بر مصلحت و سازوکارهای تشخیص آن، بسیاری از ابهامات در این زمینه را برطرف می نماید از این رو در نوشتار حاضر به تبیین این مباحث خواهیم پرداخت.

در بررسی موضوع مصلحت در نظام جمهوری اسلامی و ضابطه مندی آن لازم است در آغاز نگاهی گذرا به مفهوم مصلحت داشته باشیم.

مفهوم مصلحت

مصلحت در لغت به معنای صلاح، شایستگی، نفع و در مقابل مفهوم مفسده آمده است. چنان که ابن منظور در لسان العرب می نویسد: «الصلاح ضد الفساد... و الإصلاح: نقيض الإفساد و المصلحة: الصلح؛ صلاح در مقابل فساد و اصلاح در برابر افساد است. مصلحت یعنی صلاح و شایستگی» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۱۶-۵۱۷).

جوهری نیز صلاح را ضد فساد دانسته و نوشته است: «الصلح ضد الفساد... و الإصلاح: نقيض الإفساد و الاستصلاح: نقيض الاستفساد؛ صلاح در مقابل فساد، اصلاح در برابر افساد، و استصلاح در برابر استفساد است.» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۸۳-۳۸۴).

در اقرب الموارد نیز آمده است: «المصلحة ما يترتب على الفعل و يبعث على الصلاح، يقال: رأى الامام المصلحة في ذلك. اي هو ما يحمل على الصلاح و منه يسمي ما يتعاطاه الانسان من الاعمال الباعثة على نفعه؛ مصلحت، چیزی است که بر انجام کاری مترتب، و سبب و انگیزه صلاح و شایستگی می شود. گفته می شود: امام مصلحت را در آن می داند، یعنی آن کار شایسته است. از این قبیل است اعمالی که انسان قصد می کند که سبب نفعش شود» (الشرتونی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۵۶).

مصلحت در اصطلاح متضاد مفسده و به معنای جلب منفعت و دفع ضرر است و در این معنا، منافع و مفاصد مادی و معنوی را شامل می شود.





نکته قابل توجه این است که مفهوم مصلحت در این بحث، با آنچه به عنوان مصلحت در مرتبه جعل و تشریح احکام مطرح می‌شود، متفاوت است. مصلحت در بحث جعل احکام، یک اصل پیشینی است؛ زیرا خداوند، احکام را مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس‌الامری تشریح کرده است؛ به این معنا که هیچ‌گاه امری را که دارای مصلحت برای بندگان است، نادیده نگرفته و آن‌ها را از آنچه عامل مفسده می‌شود، بازداشته است. بر پایه این اصل - که نزد شیعه یک اصل مسلم است - خداوند حکیم همه احکام را بر اساس مصالح و مفاسد جعل کرده است؛ هر چند عقل بشر، توانایی درک آن‌ها را نداشته باشد.

اما مصلحت در بحث ما یک اصل پسینی و در طول مرحله جعل و تشریح است. بدین معنا که حاکم اسلامی برای اداره جامعه و در مواردی که نیاز به صدور حکمی باشد، باید بر اساس اصل ابتدای احکام بر مصالح و ردّ مفاسد و در نظر گرفتن مبانی و ضوابط دینی، مصالح اسلام و جامعه اسلامی را در صدور احکام خود رعایت کند.

توجه نکردن به این تفاوت و خلط ناشیانه این دو حوزه، موجب شده است که برخی تصور کنند قائل شدن به رعایت مصلحت در نظام ولایت فقیه، به معنای نادیده گرفتن حسن و قبح عقلی و مصالح و مفاسد نفس‌الامری در احکام است. این عده مدعی شده‌اند: «در چارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه، نیک و بد امور، تابع مصلحت نظام، و مصلحت نظام، تابع تشخیص و حکم ولی فقیه است ... در نظریه ولایت فقیه، این تشخیص و مصلحت‌سنجی ولی فقیه است که خوبی و بدی امور را تعیین می‌کند. بنابراین، در اینجا هیچ عملی در ذات خود خوب یا بد نیست. حسن و قبح امور، یک‌سره تابع مصلحتی است که تشخیص آن بر عهده ولی فقیه است» (ر.ک. نراقی، www.arashnaraghi.org).

در حالی که بر اساس مذهب تشیع، چنین مسأله‌ای حتی درباره خداوند نیز صادق نیست، چه رسد به ولی فقیه؛ زیرا خوب و بد و حسن و قبح، بر اساس مصالح و مفاسد واقعی تعیین می‌شوند، نه تشخیص شارع، و خداوند متعال به هیچ کاری که قبیح باشد، دستور نمی‌دهد و از کاری که دارای حسن باشد، منع نمی‌کند. چنان که امام رضا علیه السلام در نامه‌ای به محمد بن سنان فرمودند: در نامه‌ات یادآور شده‌ای که برخی از مسلمانان می‌پندارند تمامی تکالیف و حلال و حرام‌ها، سببی ندارد، جز تعبد محض که بندگان نسبت به پروردگار اظهار عبودیت نمایند؛ ولی هر که چنین پنداری دارد، سخت در اشتباه و زیان آشکاری است.



زیرا اگر این چنین بود، جایز بود که آنها را متعبد نماید به تحلیل آنچه حرام شده و تحریم آنچه حلال شده، حتی آنها را متعبد نماید به ترک نماز و روزه و همه اعمال نیک و انکار او و رسولش و کتاب‌های آسمانی و انکار حرمت زنا و دزدی و نامحرم خواندن محارم و مانند آن از اموری که مایه تباهی و نابودی انسان‌هاست. زیرا هدف در تحلیل و تحریم، تنها آزمایش بود، نه غیر آن ...

ما درمی‌یابیم که در همه آنچه خداوند متعال حلال فرموده، صلاح بندگان و بقای آنان نهفته است که بدان احتیاج داشته و از آن بی‌نیاز نبوده‌اند و آنچه از اشیا حرام شده است، بندگان بدان حاجتی ندارند و موجب فساد و تباهی و نابودی آنها می‌شود. پس این که خداوند متعال بعضی از محرمات را در وقت ضرورت حلال نموده، به دلیل مصلحتی است که در آن وقت در آن است؛ مانند آنچه از مردار و خون و گوشت خوک در زمان ضرورت حلال شمرده است، به خاطر مصلحت و نجات از مرگ.

پس از این روشن می‌شود که هر چه را حلال شمرده، به دلیل مصلحت آن‌ها و هر چه را حرام نموده، به جهت فساد آن‌ها بوده است (صدوق، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۵۹۲).
با این وصف، چگونه می‌توان مدعی شد که ولی فقیه و مصلحتی که وی تشخیص می‌دهد، معیار نیک و بد امور بوده و حسن و قبح امور تابع مصلحتی است که تشخیص آن بر عهده ولی فقیه است؟!

جایگاه مصلحت در نظام اسلامی

برخی با این تصور که مصلحت، موضوعی خارج از چارچوب احکام و قلمرو شریعت است، با آن به مخالفت برخاسته‌اند؛ در حالی که مصلحت در محدوده احکام و حدود شرعی است و نه در خارج از آن. توضیح آن که احکام اسلام در یک دسته‌بندی، به احکام اولیه (ثابت)، احکام ثانویه (متغیر) و احکام حکومتی تقسیم می‌شوند.

احکام اولیه یا ثابت، احکامی هستند که برای مکلفین در شرایط عادی و بدون در نظر گرفتن عناوین ثانوی و شرایطی همچون اضطرار، حرج، ضرر و... وضع شده‌اند؛ مانند وجوب نماز، روزه، حج و...؛

احکام ثانویه یا متغیر، احکامی هستند که با در نظر گرفتن عناوین ثانوی و شرایط استثنایی، برای مکلفین وضع شده‌اند؛ مانند تیمم در حالتی که وضو و تماس با آب برای

شخص ضرر داشته باشد یا جواز خوردن گوشت مردار در حال ضرورت و ترس از تلف شدن. این احکام بر خلاف احکام اولیه، موقتی‌اند و در طول آن احکام قرار دارند، نه در عرض آن‌ها و تا زمانی که عمل به احکام اولیه امکان‌پذیر باشد، نوبت به احکام ثانویه نمی‌رسد (خسرو پناه، ۱۳۸۳، صص ۵۵ - ۵۷).

احکام حکومتی به تصمیماتی گفته می‌شود که رهبر امت در سایه قوانین شریعت و مصلحت و رعایت موافقت با آن‌ها اتخاذ می‌کند. مقررات نام‌برده، لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار هستند؛ با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیر قابل تغییرند، اما مقررات وضعی، در ثبات و بقا تابع مصلحتی هستند که آن‌ها را به وجود آورده است و چون جامعه انسانی، پیوسته در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات به تدریج، تبدیل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد (طباطبایی، ۱۳۴۱؛ ص ۸۳).

در تعریف دیگری از احکام حکومتی آمده است: «احکام حکومتی به مقرراتی گفته می‌شود که از سوی مسئولین کشور برای برقراری نظم و تأمین مصلحت عمومی صادر می‌گردد ... این گونه احکام در رابطه با حوادث واقعه یا مصالح مقتضیه هستند و هم‌چنین از احکام متغیره هستند که به شرایط زمان بستگی دارند و قابل تغییرند» (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴).

این احکام در عرض هم قرار ندارند، بلکه در طول هم هستند؛ بدین معنا که تا زمانی که احکام اولیه بدون هیچ مانعی قابل اجرا باشند و نیاز و ضرورتی برای حکم حکومتی وجود نداشته باشد، نوبت به احکام حکومتی نمی‌رسد، اما اگر تراحمی در اجرای احکام پیش بیاید یا نیاز به اولویت‌سنجی و صدور حکمی خاص باشد، احکام حکومتی به طور موقت و در سایه احکام اولی و ثانوی لازم‌الاجرا می‌شوند.

توضیح آن که احکام گسترده اسلام، تا زمانی که به مقام عمل و اجرا در نیابند، گرفتار مانع و مزاحمی نمی‌شوند؛ اما برخی از احکام در مرحله عمل، دچار تراحم می‌گردند. به عنوان مثال، «وجوب نجات غریق» و «حرمت عبور بی‌اجازه از ملک غیر»، دو حکم شرعی‌اند که در مقام ثبوت و جعل، هیچ مزاحمتی با یک‌دیگر ندارند، ولی در مقام عمل، ممکن است در برخی موارد دچار تراحم شوند و نجات یک فرد، متوقف بر عبور بی‌اجازه از ملک دیگری باشد. در چنین مواردی، چاره‌ای جز مقدم نمودن حکم مهم‌تر بر حکم کم‌اهمیت‌تر و عمل به آن وجود ندارد. تقدیم اهم بر مهم، قاعده‌ای عقلی است که همه انسان‌های عاقل آن را ادراک می‌کنند و بدان ملتزم هستند و در تراحم وظایف فردی خود، به آن عمل می‌کنند، یعنی کار کم‌اهمیت را فدای کار پر اهمیت می‌سازند.





بنابراین، طبیعی است که در مرحله اجرای دستورهای اسلام در سطح جامعه، مواردی پیش بیاید که لازم باشد بعضی از قوانین، به صورت موقت اجرا نشوند و با تعطیل آنها، قوانین مهم‌تر تحقق یابند و این مسأله، هیچ ربطی به تغییر احکام اسلامی ندارد؛ زیرا هیچ یک از واجبات، محرّمات، مکروهات، مستحبات، و یا مباحات اسلام، قابل تغییر نیستند.

به عنوان نمونه اگر طیب حاذق و دلسوزی، بیماری را از استفاده برخی خوردن‌های حلال منع کند یا دستور به خوردن دارویی نجس و حرام بدهد که علاج او منحصر در آن است، آن طیب، نه حلالی را حرام کرده و نه حرام و نجسی را حلال و پاک دانسته است، بلکه او فقط به ضرورت نخوردن حلالِ مشخص یا خوردن حرامِ معین در صورت اضطرار دستور می‌دهد و این دستورها، تنها در محدوده عمل است نه در محدوده علم و حکم شرعی. فقیه جامع‌الشرایط نیز هیچ دخالتی در محدوده قانون‌گذاری و جعل احکام دینی ندارد و نمی‌تواند به مصلحت خود، آنها را کم یا زیاد کند. آنچه در اختیار اوست، اجرای قوانین الهی است که اگر این قوانین، بدون تراحم قابل اجرا باشند، مشکلی وجود ندارد و هیچ حکمی از احکام الهی، حتی به صورت موقت، تعطیل نمی‌شود؛ اما اگر اجرای یک قانون، منجر به تراحم آن قانون با قوانین دیگر شود، ولی فقیه، بر اساس مصلحت نظام اسلامی و نیز جایگاه هر حکم از نظر اهمیت، حکم برتر و مهم‌تر را مقدم می‌دارد و آن را اجرا می‌کند و حکم مزاحم با آن را به طور موقت و تا زمانی که تراحم وجود دارد، تعطیل می‌نماید و پس از رفع تراحم، بلافاصله، حکم تعطیل شده را به اجرا در می‌آورد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، صص ۲۴۵-۲۴۶).

مفهوم ولایت مطلقه فقیه

بخشی از ایرادها و اشکال‌های مطرح درباره مصلحت، ناشی از تلقی نادرست از ولایت مطلقه فقیه و حیطة اختیارات ولی فقیه است چنان‌که در این باره گفته‌اند: «یکی از مهم‌ترین شئون پیامبر (یعنی تشریح) به ولی فقیه منتقل می‌شود. او در مقام شارع یا قانونگذار می‌نشیند و می‌تواند به اقتضای مصلحت، احکام تازه تشریح کند یا احکام پیشین را نسخ نماید. او منشأ قانون می‌شود. حکم و تشخیص او عین قانون جامعه اسلامی است، و تمام نهادها از جمله نهاد قانونگذاری، اولاً به اذن او حکمشان نافذ و مشروع می‌شود و ثانیاً حکم آن نهادها فقط در شعاع جواز و اذن او مشروع و مطاع است.» (ر.ک. نراقی، www.arashnaraghi.org).



اما آنچه این تصور را باطل می‌کند این است که بدانیم قید «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه در مقابل دیدگاه ولایت مقیده فقیه و ناظر به گستره حوزه و قلمرو اختیارات ولی فقیه است؛ بدین معنا که اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت، محدود به امور حسبه و ضروری نیست، بلکه تمام اختیاراتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در امر حکومت و سیاست و اداره جامعه داشتند، دارا می‌باشد.

جهل یا تجاهل برخی نسبت به مفهوم ولایت مطلقه فقیه و مطلق انگاشتن آن موجب شده که ولایت مطلقه فقیه را با حکومت مطلقه - که در آن، حاکم بدون هیچ محدودیتی حکومت می‌کند، بدون آن که ملزم به رعایت ملاک و ضابطه‌ای باشد - یکسان انگارند و ولایت مطلقه فقیه را به معنای نفی هر گونه محدودیت و ضابطه‌ای در اعمال ولایت از سوی فقیه تصور کنند؛ در حالی که بر اساس مبانی اعتقادی شیعه، معصومین علیهم السلام نیز نمی‌توانستند بدون هیچ ضابطه و میزان و ملاکی حکم کنند، چه برسد به ولی فقیه؛ پس چگونه ممکن است که فقیه بتواند بدون هیچ معیاری، تنها به میل و اراده خویش در هر زمینه‌ای حکم کند؟! (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳).

در اسلام، حاکم اسلامی تابع قانون الهی است؛ چنان که حضرت امام فرمودند: «حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی، حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفته تا سایر افراد، تا ابد، تابع قانون هستند؛ همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است.» (امام خمینی، ۱۳۷۳، صص ۴۴-۴۵).

اساساً فلسفه وجودی ولایت فقیه، حفظ و نگاهبانی از دین و تعالیم اسلامی است و ولی فقیه ملزم به رعایت قوانین الهی است، تا جایی که اگر در موردی بخواهد به دلخواه خود قوانین اسلام را تغییر دهد، از ولایت ساقط می‌شود.

در حقیقت، حاکمیت در نظام اسلامی، از آن دین و مکتب است، نه از آن اشخاص؛ حتی اگر آن شخص، خود پیامبر یا امام معصوم باشد. مردم، یک «ولی» بیشتر ندارند که همان خدا و دین اوست و هیچ کس نمی‌تواند چیزی را از دین بکاهد یا بر آن بیفزاید. در نظام ولایت فقیه نیز «شخص فقیه» حکومت نمی‌کند، بلکه «شخصیت فقیه» که همان فقاهت،



عدالت، مدیریت و تدبیر اوست که حکومت می‌کند. شخص فقیه، تابع شخصیت دینی خویش می‌باشد و چنین انسانی، امین مکتب و متولی اجرای احکام است و خود او، نه تنها مانند مردم، بلکه پیشاپیش آنان، موظف به رعایت فرامین فردی و اجتماعی دین می‌باشد. زیرا شخص فقیه جدای از شخصیتش، هیچ سمتی ندارد و مثل دیگر افراد جامعه است. این معنای ولایت فقیه است و بازگشت آن به «ولایت فقاها و عدالت» می‌باشد و در نهایت، به ولایت دین و خدا بر می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، صص ۲۵۶ - ۲۵۸).

بنابراین، اطلاق ولایت فقیه به این معناست که این ولایت، به امور حسبیه و ضروری و احکام فرعی محدود نمی‌شود؛ نه اینکه از هر جهت مطلق است و هیچ شرط و ضابطه‌ای آن را مقید نمی‌کند. همان‌گونه که حضرت امام علیه السلام فرموده‌اند: «فقیه عادل، همه اختیاراتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام در امور سیاست و حکومت دارا بودند، داراست و معقول نیست در اختیارات آن دو فرقی باشد؛ زیرا حاکم، هر شخصی که باشد، مجری احکام الهی و اقامه کننده حدود شرعی و گیرنده خراج و مالیات و تصرف کننده در آن‌ها بر طبق مصالح مسلمین است» (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۶۷).

اطلاق ولایت فقیه، تنها شامل اختیارات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام در باب سیاست و حکومت و اداره جامعه اسلامی می‌شود، نه بیش از آن؛ و از آن‌جاکه بر اساس مبانی دینی، معصومین علیهم السلام نیز اجازه تغییر بدون ضابطه و دل‌بخواه احکام را نداشته‌اند، چگونه در مورد ولی فقیه می‌توان چنین نظری داشت؟ علاوه این چگونه می‌توان برای ولایت فقیه - که در طول ولایت معصومین علیهم السلام قرار دارد - گستره اختیاراتی قائل شد که برای معصومین علیهم السلام وجود نداشته است؟ آیا تقدم و مزیت فرع بر اصل، غیرمنطقی نیست؟!

ضوابط مصلحت‌سنجی

از آنجا که مصلحت در دایره قلمرو شریعت قرار می‌گیرد و ولی فقیه ملزم به رعایت قوانین اسلامی است، مصلحت در نظام اسلامی نمی‌تواند بدون ضابطه باشد؛ بلکه معیارها و ضوابطی بر آن حاکم است که ولی فقیه باید در مواقع نیاز و لزوم، مصالح را در چارچوب آن‌ها مشخص نماید. از مهم‌ترین ضوابط و معیارهای مصلحت می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. مغایرت نداشتن با اهداف، احکام و مبانی شریعت

از آنجا که ولی فقیه وظیفه هدایت و رهبری جامعه اسلامی را بر پایه تعالیم و دستورات دین بر عهده دارد، محوری‌ترین وظیفه او، حفظ و اجرای احکام دین است. از این رو، تشخیص مصلحت نباید با روح کلی و مبانی شریعت مغایرت داشته باشد؛ زیرا هدف از مصلحت‌سنجی، در نهایت، حفظ احکام و اسلام است و حکم نمی‌تواند بر خلاف موضوع و فلسفه‌ای که به منظور آن جعل شده، به کار رود.

به تعبیر دیگر، مصلحت‌اندیشی، به معنای تقدیم اصل بر فرع و فدا شدن مهم در برابر اهم، باید در راستای مقاصد شریعت انجام گیرد و چنانچه مصلحت‌اندیشی بر خلاف یکی از مقاصد شریعت باشد، اعتباری ندارد.

حضرت امام در این باره فرمودند:

حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی، حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم ﷺ گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد، تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم ﷺ بیان شده است... آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم ﷺ و ولایت داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم ﷺ هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است؛ قانونی که همه، بدون استثنا، بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند.

حکم الهی برای رئیس و مرئوس، متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم، متبع و لازم‌الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم ﷺ هم به حکم خداست که می‌فرماید: ﴿وَاطِيعُوا الرَّسُولَ﴾؛ «از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: ﴿اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولِي الامر مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹) رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم ﷺ، در حکومت و قانون الهی هیچ‌گونه دخالتی ندارد، همه تابع اراده الهی هستند (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۴۵).





حاکم اسلامی باید هدف‌ها و برنامه‌های دین و شریعت را در نظر بگیرد و با توجه به آن مصلحت‌اندیشی کند. اسلام در تشریح احکام ثابت خود، هدف‌هایی داشته است که حاکم اسلامی با توجه به آن‌ها می‌تواند قانون‌هایی را برای دستیابی به آن اهداف وضع کند. شهید آیت‌الله صدر در این رابطه می‌نویسد:

کتاب و سنت وقتی از تشریح قانونی خبر داد و در متن قانون، هدف آن را تصریح کرد، ذکر هدف صریحاً نشانه آن است که بخش خالی از قانون را که بر حسب مصلحت زمان در اقتصاد اسلامی متغیر و متحول است، چگونه می‌توان با قانون‌هایی برگرفته از هدف پُر کرد» (صدر، ۱۳۹۹ق، ص ۲۷).

شهید مطهری نیز در این‌باره معتقد است: حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندی‌های جدید می‌تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی، یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته موضوعاً منتفی بوده است. اختیارات قوه حاکمه اسلامی، شرط لازم حسن اجرای قوانین آسمانی و حسن تطبیق با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه‌های مخصوص هر دو دوره است (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۳، صص ۱۹۰ - ۱۹۵).

۲. تقدیم اهم بر مهم

توجه به اولویت‌ها و تقدیم امور اهم نسبت به سایر امور، از معیارهای تعیین مصلحت است و ولی فقیه با توجه به شناختی که از مسائل اسلام و مبانی دینی دارد، از توانایی لازم برای تشخیص امور اهم برخوردار است. حاکم اسلامی در عصر غیبت امام زمان علیه السلام همانند دیگر مسلمانان، بنده محض و تسلیم مطلق قوانین خداست و برای اجرای همه جانبه آن قوانین تلاش می‌کند و اگر در موارد تراحم، یکی از احکام را تعطیل می‌کند، اولاً بر اساس قاعده عقلی و نقلی «تقدیم اهم بر مهم» است و ثانیاً تعطیل حکم، به معنای اجرا نشدن آن به طور موقت است و هیچ‌گاه سبب تغییر در احکام خداوند نمی‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۷).

۲. رعایت مصلحت اسلام و جامعه اسلامی

حاکم اسلامی باید بر اساس مصالح اسلام و مسلمین، در موارد مورد نیاز، حکمی را جعل کند. در اینجا مصالح شخصی و فردی ملاک نیست، بلکه مصالح عمومی جامعه اسلامی در چارچوب معیارهای دینی معیار است.

۴. حفظ نظام و کیان اسلام

حفظ نظام و کیان اسلام از مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های ولی فقیه به عنوان حاکم اسلامی است. این امر چنان اهمیت دارد که بر همه احکام اسلام، مقدم شده است؛ زیرا بدون حفظ اسلام و نظام اسلامی به عنوان نظام سیاسی برآمده از دین، زمینه اجرای احکام اسلامی وجود نخواهد داشت و احکام اسلامی نیز از بین خواهند رفت. از آنجا که ممکن است ضرورت وجوب حفظ نظام و اوجب بودن آن نسبت به همه واجبات، با ابهام و شائبه‌هایی همراه باشد، لازم است در این مورد توضیحاتی داده شود. به طور کلی، واژه نظام در فقه به سه معنا به کار رفته است:

الف. نظام به معنای نظام معیشت و زندگی افراد جامعه

مقصود از حفظ نظام در این معنا، رعایت اموری است که قوام جامعه و مردم به آن وابسته است و در صورت اختلال در آن، نظم زندگی و معیشت مردم به خطر افتاده، نظام معیشت آنان دچار اختلال و هرج و مرج می‌شود. در موارد بسیاری از ابواب فقه مانند احتکار، عدم نقض حکم قاضی، عدم مشروعیت احتیاط در جمیع احکام، امارت ید و سوق المسلمین، کفایت عدالت ظاهری شاهد، لزوم رعایت مقررات مشروعه دولت اسلامی و... به قاعده حفظ نظام استناد شده، که حاکی از آن است که این قاعده از امور اجماعی، بلکه از مسلمات فقهی است. بنابراین یکی از واجبات مهم اسلام، حفظ نظام جامعه، زندگی و معیشت مردم است و تردیدی نیست که آنچه سبب برهم ریختن نظام زندگی و معیشت جامعه شود، حرام، و آنچه منجر به حفظ نظام جامعه شود، واجب است.

اگر بین حفظ نظام به این معنا و سایر احکام شخصی یا اجتماعی تزامم واقع شود، حفظ نظام مقدم بر آنهاست؛ زیرا حفظ نظام از واجباتی است که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست. از این رو، حاکم جامعه اسلامی موظف است در مقام تزامم حفظ نظام معیشتی مردم با سایر احکام، حفظ نظام را مقدم بدارد.

ب. نظام به معنای حریم کشور اسلامی و مسلمانان

حفظ نظام در این معنا به معنای ضرورت حفظ کشور اسلامی و جان و مال و ناموس مسلمانان از خطر تعرض دشمنان اسلام و بیگانگان است. این مسأله یکی از مسائل مسلم و مورد اتفاق همه فقهاست. از این رو، محقق نائینی می‌فرماید:





در شریعت مطهره، حفظ بیضه اسلام را از اهمّ جمیع تکالیف، و سلطنت اسلامیّه را از وظائف و شئون امامت مقررّ فرموده‌اند... و واضح است که تمام جهات راجعه به توقّف نظام عالم به اصل سلطنت و توقّف حفظ شرف و قومیت هر قومی به امارت نوع خودشان، منتهی به دو اصل است. اول، حفظ نظامات داخلیّه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن هر ذی حقی به حق خود و منع از تعدی و تجاوز آحاد ملت ... دوم، تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه و استعدادات حربیه و غیر ذلک و این معنی را در لسان متشرعین، «حفظ بیضه اسلام» و سایر ملل «حفظ وطنش» خوانند (نائبینی، ۱۳۸۲، صص ۳۹ - ۴۰).

ج. نظام به معنای حکومت اسلامی

حفظ نظام در این معنا به معنای حفظ حکومت اسلامی و نظام سیاسی برآمده از آن است. اهمیت حفظ حکومت اسلامی در این معنا به این دلیل است که حفظ اسلام متوقف بر حفظ نظام سیاسی شکل گرفته از آن است و از آنجا که اسلام در حکومت اسلامی تبلور یافته، حفظ حکومت اسلامی در حقیقت حفظ اسلام است. بنابراین، حفظ نظام در این معنا، لازمه حفظ نظام به معنای اول و دوم نیز هست؛ بدین معنا که حفظ نظام معیشت و کیان اسلام، جز به حفظ حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست. از این رو، آنچه در وجوب حفظ حکومت اسلامی موضوعیت دارد، حفظ اساس اسلام و معیشت مسلمانان است همان‌گونه که حضرت امام فرمودند:

حفظ اسلام یک فریضه است، بالاتر از تمام فرایض. هیچ فریضه‌ای بالاتر از حفظ خود اسلام نیست اگر حفظ اسلام جزء فریضه‌های بزرگ است و بزرگ‌ترین فریضه بر همه ما و شما و همه ملت و همه روحانیون، حفظ این جمهوری اسلامی از اعظم فرائض است (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۲۰۳).

همچنین ایشان در جای دیگری فرمودند:

همه کسانی که در این کشور به خدمت مشغول هستند، این‌ها باید توجه داشته باشند که آبروی اسلام - که مظهر بزرگش الان جمهوری اسلامی است - را باید حفظ کنند (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۱۶، ص ۴۱۴).



مسأله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می‌شود و با این نشانه‌گیری‌هایی که از چپ و راست و دور و نزدیک نسبت به این مولود شریف می‌شود، از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز به آن مزاحمت نمی‌کند و از اموری است که احتمال خلل در آن عقلاً منجز است (امام‌خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ج ۱۹، ص ۱۵۳).

مقام معظم رهبری نیز در تبیین کلام حضرت امام فرموده‌اند:

فکر اسلام ناب، فکر همیشگی امام بزرگوار ما بود؛ مخصوص دوران جمهوری اسلامی نبود؛ منتها تحقق اسلام ناب، جز با حاکمیت اسلام و تشکیل نظام اسلامی امکان‌پذیر نبود. اگر نظام سیاسی کشور بر پایه شریعت اسلامی و تفکر اسلامی نباشد، امکان ندارد که اسلام بتواند با ستمگران عالم، با زورگویان عالم، با زورگویان یک جامعه، مبارزه واقعی و حقیقی بکند. لذا امام حراست و صیانت از جمهوری اسلامی را واجب واجبات می‌دانست. واجب واجبات، نه از واجب واجبات. واجب‌ترین واجب‌ها، صیانت از جمهوری اسلامی است؛ چون صیانت اسلام، به معنای حقیقی کلمه، وابسته به صیانت از نظام سیاسی اسلامی است. بدون نظام سیاسی، امکان ندارد.

امام جمهوری اسلامی را مظهر حاکمیت اسلام می‌دانست. برای همین، امام، جمهوری اسلامی را دنبال کرد، در راهش آن همه تلاش کرد و با آن شدت و حدت و اقتدار پای جمهوری اسلامی ایستاد. امام که دنبال قدرت شخصی نبود؛ امام دنبال این نبود که خودش بتواند قدرتی پیدا کند. مسأله امام، مسأله اسلام بود؛ لذا پای جمهوری اسلامی ایستاد. این مدل نو را امام به دنیا عرضه کرد؛ یعنی مدل جمهوری اسلامی (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۳/۱۴).

بنابراین، نباید تصور کرد که حفظ حکومت اسلامی به هر قیمتی و تحت هر شرایطی واجب است، اگر چه با زیر پا گذاشتن احکام اسلام و اساس اسلام؛ زیرا اساساً حفظ نظام اسلامی به منظور حفظ اسلام است و هدف از مصلحت به حفظ اساس اسلام باز می‌گردد و در این میان، خود نظام اسلامی موضوعیتی ندارد، بلکه وسیله‌ای است برای حفظ اسلام و دین، و هیچ مصلحتی بالاتر و مهم‌تر از حفظ اساس اسلام و شریعت مقدس نیست. از این رو حضرت امام فرمودند:

حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم، می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند.



حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را، چه عبادی یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

۵. ساز و کارهای تشخیص مصلحت و راهکارهای نظارت بر آن

ساز و کارهای در نظر گرفته شده برای تشخیص مصلحت بیانگر ضابطه‌مندی آن و تضمین‌گر تشخیص درست مصلحت است. ولی فقیه در سنجش مصلحت باید از دو ابزار مهم استفاده کند:

۱. اجتهاد و فقاہت

ولی فقیه با توجه به برخورداری از ویژگی اجتهاد و فقاہت، توانایی لازم را برای تشخیص مصالح کشور بر اساس مبانی دینی و شرعی داراست. اسلام اصول و قواعدی را که بشر به آن‌ها نیاز دارد، بیان کرده است، اما کشف فروع و تطبیق مصادیق آن با نیازها و مصالح هر زمان، از طریق اجتهاد و استنباط احکام صورت می‌گیرد. بر این اساس، هماهنگی اسلام با نیازهای روز و نو به نوبه بشر و ضرورت‌های زمان در همه عرصه‌ها، با اجتهاد و استنباط احکام از قواعد و اصول مشخص شده، امکان‌پذیر می‌شود و حکم موضوعات مختلف و متنوع، با استفاده از این ظرفیت، در هر زمانی و با توجه به هر شرایطی، روشن خواهد شد.

اجتهاد یا تفقه در دوره خاتمیت، وظیفه بسیار حساس و اساسی بر عهده دارد و از شرایط جاوید ماندن اسلام است. اجتهاد را به حق، نیروی محرکه اسلام خوانده‌اند. ابن‌سینا، فیلسوف بزرگ اسلامی، با روشن‌بینی خاصی این مسأله را طرح کرده و گفته است: «کلیات اسلامی، ثابت و لایتغیر و محدود است، اما حوادث و مسائل، نامحدود و متغیرند و هر زمانی مقتضیات

و مسائل مخصوص خود را دارد. به همین جهت، ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی، گروهی متخصص و عالم به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیشامدهای زمان، عهده‌دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی باشند.» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۳، صص ۱۹۷-۱۹۸).

۲. نظر مشاوران و کارشناسان

از سازوکارهای تشخیص مصلحت، استفاده ولی فقیه از نظر مشورتی کارشناسان است. تشخیص مصلحت غیر از خبرگی در تشخیص حکم، نیازمند تشخیص دقیق موضوعات و مصادیق نیز هست. از این رو، روند تشخیص مصلحت، طی دو مرحله انجام می‌شود؛ ابتدا گروهی از کارشناسان و متخصصان و مدیران اجرایی، به همراه فقیهان و مجتهدان، موضوعی را بررسی کرده، جوانب مختلف آن را مشخص می‌کنند، و در مرحله بعد، فقیه جامع‌الشرایط درباره حکم شرعی آن موضوع اظهار نظر می‌کند.

۳. نظارت بر عملکرد ولی فقیه

راهکارهای نظارت بر ولایت فقیه نیز ضامن ضابطه‌مندی و جلوگیری از هر گونه سوء استفاده احتمالی در این زمینه است. این نظارت‌ها در دو سطح مطرح می‌شود؛ نظارت درونی و نظارت بیرونی.

۱. نظارت درونی

این نظارت ناشی از صفات و ویژگی‌های برجسته ولی فقیه، هم‌چون فقاہت، عدالت و تقواست که احتمال اشتباه و سوء استفاده از منصب و جایگاه رهبری را در وی کاهش می‌دهد و از بین رفتن این ویژگی‌ها، انزال و سقوط وی از ولایت را به همراه دارد. همان‌گونه که حضرت امام فرمودند:

از ولایت فقیه، آن طوری که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی‌بیند. یعنی آن اوصافی که در ولی است، در فقیه است - که به آن اوصاف، خدا او را ولی امر قرار داده است و اسلام او را ولی امر قرار داده است - با آن اوصاف، نمی‌شود که یک پایش را کنار یک قدر غلط بگذارد. اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد (امام خمینی، ۱۳۶۹، ج ۱۱، ص ۴۶۴).





۲. نظارت بیرونی

این نظارت خود، در دو سطح مطرح می‌شود؛ نظارت بیرونی خاص، که بر عهده نمایندگان مجلس خبرگان - که در شناسایی و نظارت بر عملکرد رهبری کارشناس هستند - قرار دارد، و نظارت بیرونی عام، که در قالب وظیفه «النصيحة لائمة المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر بر عهده مردم و علماست.

مجموعه این معیارها و ضوابط، بیانگر ضابطه‌مندی و ارزش‌محوری تشخیص مصلحت در نظام جمهوری اسلامی است که آن را از مصلحت‌اندیشی بی‌ضابطه و غیراخلاقی و فایده‌گرایی شخصی و مانند آن متمایز می‌سازد. و دیگر جایی برای این گونه اشکال‌های بی‌پایه و اساس وجود ندارد که مصلحت‌گرایی برآمده از ولایت مطلقه فقیه، به این معنا «لگام گسیخته» است که به هیچ قیدی مقید نیست. در چارچوب این نظریه، خوب و بد امور، یک‌سره در گرو تشخیص و تصمیم ولی فقیه است، و هیچ قید مستقلی دامنه تشخیص‌ها و تصمیمات ولی فقیه را مقید نمی‌کند؛ هرچه آن خسرو کند، شیرین کند! اگر ولی فقیه تشخیص دهد که دروغ گفتن، بهتان زدن و... برای حفظ پایه‌های نظام ضروری است، در آن صورت، انجام این اعمال اخلاقاً برای مؤمنان و مقلدان، مجاز، و بلکه واجب می‌شود... زندگی بر مبنای این نوع مصلحت‌گرایی لگام‌گسیخته، نهایتاً با بی‌اخلاقی یا هرج و مرج و آنا‌رشی اخلاقی فاصله‌ای ندارد. اخلاق برآمده از نظریه ولایت مطلقه فقیه، در نهایت، نوعی بی‌اخلاقی مقدس‌مآبانه از کار در می‌آید (ر.ک. نراقی، www.arashnaraghi.org).

تفاوت مصلحت و فایده‌گرایی

مصلحت در اندیشه اسلامی با فایده‌گرایی یا سودگرایی در غرب و در اندیشه متفکرانی مانند استوارت میل و جرمی بنتام، تفاوت بنیادین دارد؛ زیرا فایده‌گرایی در نگاه این اندیشمندان، بر اساس مبانی غربی، هم‌چون لیبرالیسم، اومانیسم و سکولاریسم استوار است و نوعاً بر فایده و خیر مادی تمرکز دارند و ملاک تشخیص آن، خواست و نظر مردم و خرد جمعی است. شعار این مکتب، تأمین بیشترین شادی برای بیشترین افراد است (ر.ک: عالم، ۱۳۸۱، صص ۴۱۹ - ۴۴۸).

این مکتب، خواست و نظر اکثریت را ملاک تعیین ارزش‌ها و معیارهای اخلاقی قرار داده است؛ در نتیجه، هر چیزی که بیشترین فایده و سود را برای اکثر مردم فراهم نماید و طبق

خواست آنان باشد، ارزشمند است؛ گرچه بر خلاف معیارها و ارزش‌های اخلاقی باشد. در حالی که روح و مبانی شریعت بر مصلحت‌سنجی اسلامی حاکم است و احکام و معیارهای شرعی، آن را تعیین می‌کند؛ شریعتی که از سوی خداوندی تنظیم شده است که به مصالح و مفاسد و نیازهای واقعی انسان‌ها آگاهی کامل دارد و هیچ‌گاه تحت تأثیر امیال و خواسته‌های نفسانی قرار نمی‌گیرد.

ملاک قرار دادن خرد جمعی و خواست اکثریت نمی‌تواند تضمینی برای اخلاقی بودن فایده‌گرایی غربی باشد؛ زیرا خرد جمعی و خواست اکثریت، در عمل، تحت تأثیر و نفوذ صاحبان قدرت و ثروت قرار دارد و حاکمیت نگاه مادی و غلبه امیال و خواهش‌های نفسانی بر آن، موجب شده است که امور ضد اخلاقی و غیرانسانی، همچون همجنس‌بازی نیز مورد پذیرش و تأیید آن قرار گیرند.

جمع‌بندی

با توجه به مباحث گذشته روشن شد آن دسته از افراد که مصلحت را مساوی با نادیده گرفتن احکام و تعالیم دینی و کوتاه آمدن نظام در عمل به شریعت و زیر پا گذاشتن ارزش‌ها و اصول اسلامی و اخلاقی و نوعی هرج و مرج تلقی نموده‌اند، برداشت صحیحی از مفهوم مصلحت و جایگاه آن ندارند. زیرا مصلحت در نظام جمهوری اسلامی در چارچوب و حیطه احکام شریعت جای دارد، نه خارج از آن، از این رو نمی‌تواند بر خلاف موازین اسلامی و خارج از چارچوب شریعت و معیارهای اخلاقی باشد و نه تنها ولی فقیه بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز نمی‌توانند بر خلاف موازین و اصول اسلامی و اخلاقی، احکامی را وضع نمایند. ضمن اینکه حاکمیت معیارها و ضوابطی، همچون عدم مغایرت با اهداف، احکام و مبانی شریعت، تقدیم اهم بر مهم، رعایت مصالح اسلام و جامعه اسلامی، حفظ نظام اسلامی و در نظر گرفتن ساز و کارهای تشخیص مصلحت و نظارت بر آن، روند مصلحت‌سنجی را در نظام جمهوری اسلامی از هرگونه بی‌ضابطگی و بی‌اخلاقی دور ساخته است. بنابر این، هر گونه قضاوت و ارزیابی در مورد مصلحت‌اندیشی در نظام جمهوری اسلامی، باید با توجه به جایگاه مصلحت و ضوابط و معیارهای حاکم بر آن و سازو کارهای تشخیص آن باشد، نه بر اساس برداشت‌های شخصی، سطحی و غیر علمی و بدون در نظر گرفتن الزامات و ضوابط خاص آن.



فهرست منابع

الف) کتابها

۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۴ق.
۲. الشرتونی، سعید، اقرب الموارد، تهران: دارالاسوه، ۱۳۷۴.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۵.
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۵. خسروپناه، عبدالحسین، جایگاه مصلحت در حکومت ولایتی، مجموعه مقالات «امام خمینی و حکومت اسلامی، احکام حکومتی و مصلحت»، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
۶. _____، گفتمان مصلحت، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۳.
۷. خمینی، امام سید روح الله، البیع، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۳.
۸. _____، صحیفه نور، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۹. _____، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۶۹.
۱۰. _____، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۳.
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، علل الشرایع، قم: داورى، ۱۳۸۶.
۱۲. صدر، سید محمدباقر، صورة عن اقتصاد المجتمع الاسلامی، قم: خیام، ۱۳۹۹ق.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین و دیگران، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱.
۱۴. عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۱.



۱۵. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، قم: التمهید، ۱۳۷۷.

۱۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۸۰.

۱۷. نائینی، محمدحسین، تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة، تصحیح و تحقیق: سید جواد ورعی، قم:

دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲.

۱۸. هادوی تهرانی، مهدی، ولایت فقیه، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷.

(ب) پایگاه اینترنتی

۱. پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، به نشانی [www. Leader.ir](http://www.Leader.ir)

۲. پایگاه شخصی آرش نراقی، نقد اخلاقی نظریه ولایت فقیه به نشانی:

www.arashnaraghi.org

